مقابله با کار کودک؛ رویایی همچنان دست‌نیافتنی!

کار کودک حاصل فقر و اضطرار است و به استناد آمارهای یونیسف و سازمان بین‌المللی کار، ۸۵ میلیون نفر از کودکان در بخش‌هایی کار می‌کنند که برای وضعیت جسمی و روحی‌شان خطرناک است؛ برای نمونه در کارگاه‌های پارچه‌بافی بنگلادش، مزارع کاکائو ساحل عاج، معادن طلای بورکینا فاسو؛ اشتغال در کارخانه‌ها و معادن، یا در مراکز خوشگذرانی و قاچاق مواد مخدر. همچنین تخمین زده می‌شود که ۱۵ میلیون کودک و نوجوان در بخش خدمات خانگی به خدمتکاری و پادویی اشتغال دارند که بخش بزرگی از آنان دختربچه‌ها هستند. مشخصه‌های کار کودکان در بخش کار خانگی عبارت از طولانی بودن مدت کار، اعمال خشونت از سوی کارفرما، و آزار و اذیت‌های جنسی است. کار کودکان پدیده‌ای نوظهور و تنها متعلق به عصر کنونی نیست و همواره در شکل‌های متفاوتی دریافت طبیعی زندگی روزمره انسان‌ها تنیده بوده و هم‌اکنون نیز در بسیاری از کشورهای جهان رایج است. کار کودکان محصول فقر، نابرابری‌های فزاینده اجتماعی، و تمرکز ثروت‌های طبیعی و اجتماعی در دست گروه‌های قدرتمند معدود، و توزیع ناعادلانه ثروت در جهان است. شکل و میزان کار کودکان همواره یکسان نبوده و متناسب با تحول صورت‌بندی‌های اجتماعی متحول شده و شکل آن، به تدریج، از همکاری کودکان در سیستم‌های خویشاوندی، به کارمزدوری در ساختارهای پیچیده سیستم سرمایه‌داری تغییر یافته و کیفیت نوینی پیدا کرده است. از این رو، تا پیش از دوره صنعتی شدن تولید و شکل‌گیری مناسبات سرمایه‌داری، کار کودکان را به‌عنوان مسئله‌ای اجتماعی در افکار عمومی و ادبیات موضوع‌بندی نمی‌کردند. چرا که جایگاه و وضعیت کودکان در گذر تاریخ ثابت و یکسان نبوده و متناسب با تغییر شکل‌بندی‌های اقتصادی ـ اجتماعی، تحول افکار و واهمیت پیدا کردن آموزش در جوامع انسانی، پیوسته دگرگون شده است. به بیانی دیگر، جایگاه و رویکرد اجتماعی به کودک در جوامع مختلف و در دوره‌های تاریخی، متناسب با چگونگی ارزیابی جامعه از کودک و تعریف کودکی در هر عصر است. چگونگی واکنش اجتماعی به وضعیت کودکان از سویی به میزان آگاهی هر جامعه نسبت به اهمیت رشد و آموزش کودکان، و از سوی دیگر به رشد حساسیت و تلطیف احساسات انسانی نسبت به کودکان بستگی دارد. امروزه در مجامع و رسانه‌ها درباره تربیت کودک، روان‌شناسی کودک، آموزش و تغذیه کودک، سلامت کودک، و آینده و امید و بحث و بررسی و برنامه‌ریزی می‌شود. مهرورزی، مراقبت، و احساس مسئولیت نسبت به کودکان یکی از شاخص‌های اجتماعی و اخلاقی جوامع مدرن به شمار می‌آید. این شاخص اخلاقی و اجتماعی امری ثابت، همیشگی، و جهان‌شمول نبوده، و در روند تاریخ شکل گرفته و مدام متحول شده است. همچنین تحول آگاهی و اخلاق بشری درباره کودک و کودکی، متناسب با تحولات اجتماعی و تثبیت حقوق انسانی بوده و بنابراین در همه جوامع بشری یکسان و هماهنگ پیش نرفته و به واقعیت تبدیل نشده است. از این رو است که کودکان بسیاری همچنان در عصر و جهان کنونی در فقر و گرسنگی به سر می‌برند، امکان آموزش و رفتن به مدرسه را ندارند، جسم و جانشان بر اثر خشونت خانگی و خشونت‌های اجتماعی مجروح است، و جنگ و بی‌خانمانی به روند زندگی روزمره آنان تبدیل شده است.

فیلیپ آریس، مورخ فرانسوی پیرو مکتب تاریخ‌نگاری آنال، در جمع‌بندی مطالعاتی گسترده که در فاصله سده‌های چهاردهم تا شانزدهم انجام شده‌اند، مطرح می‌کند که در جوامع پیشامدرنِ فرانسه و انگلستان درک روشنی از کودکی به‌عنوان مرحله‌ای ویژه در زندگی و رشد کودکان و تربیت کودکان وجود نداشته است. فیلیپ آریس که در ۱۹۶۰ نتایج کار پژوهشی خود درباره مسئله کودکی را در کتابی زیر عنوان تاریخ کودکی به انتشار رساند، براین باور بود که کودکان در عصر پیشامدرن چون «بزرگسالان کوچک» فهمیده می‌شدند. محدوده خصوصی و قواعد رفتاری و تربیتی جداگانه‌ای برای کودکان تنظیم نشده بود. بزرگسالان با آنان مانند حیوان‌های کوچک خانگی بازی می‌کردند. کودکی فقط دوره کوتاه پیش از دندان درآوردن را دربر می‌گرفت و هفت‌سالگی پایان کودکی محسوب می‌شد. سپس این بزرگسالان کوچک به‌طور طبیعی وارد شبکه همکاری در مناسبات خویشاوندی می‌شدند و حتی مجازبه انتخاب زوج بودند و ارزش‌گذاری کودکان براساس میزان مفید بودن آنان انجام می‌گرفت.

در ساختارهای اجتماعی فئودالی، هستی انسان‌ها قویا به یکدیگر وابسته است. کشت و کار، آبیاری، جمع‌آوری محصول، دامداری، خانه‌سازی، و صنایع دستی خانگی اساسا از طریق کار دسته جمعی و مشارکتی امکان‌پذیر می‌شود. برای فرد و رشد فردیّت در این سیستم، فضا و امکان کافی وجود ندارد. کودکان نیز از این قاعده مستثنی نیستند. آنها به خانواده بزرگ تعلق دارند. از بدو تولد دریافت اجتماعی متکی بر وابستگی، همبستگی و همکاری رشد می‌کنند و در ساختار موجود تنیده می‌شوند. کودکان در این سیستم بزرگسالان کوچکی هستند که به ویژه از زاویه نیروی کار برای اعضای خانواده اهمیت بسیاری دارند. کار زودرس کودکان در اقتصاد کشاورزی محصول کمبود و تنگناهای اقتصادی است و نه سودآوری مطلق. در دوران سلطه این نوع اقتصاد تصوری از واقعیت کودکی و نیاز کودکان به مراقبت و آموزش وجود نداشت. البته در خانواده‌های نجبا و اشراف زمین‌دار، به همکاری کودکان در مطبخ، روی زمین‌های کشاورزی، با مراقبت از حیوانات نیازی نبود. این کودکان در دامان دایه‌ها و ندیمه‌ها «ناز پرورده» می‌شدند و متناسب با زمانه به پسران؛ فنونی چون سوارکاری و به دختران؛ آداب خانه‌داری و گلدوزی می‌آموختند. کار کودکان در دوره قبل از صنعتی شدن بدون دستمزد و مستقیما در خدمت منافع خانواده بزرگ بود؛ کارهایی مانند تعمیر خانه، برداشت محصول، نگهداری از دام‌ها، نظافت و آشپزی و نگهداری کودکان کوچک‌تر در چارچوب خانواده.

کار کودکان در مناسبات سرمایه‌داری

از اواخر قرن هجدهم در اروپا، هم‌زمان با شکوفایی انقلاب صنعتی در انگلستان، رقابت سختی میان سرمایه‌داران نوپای کشورهای اروپایی برای هموار‌دی با سرمایه‌داری پیش قراول انگلستان درگرفت. یکی از راه‌های این پیروزی جایگزینی دوک‌های نخ‌ریسی یک نفره با ماشین‌های صنعتی نخ‌ریسی بود که با نیروی زغال سنگ کار می‌کردند. این پیشرفت صنعتی نه‌تنها به افزایش تولید کالاهای کمیاب منجر شد، بلکه نیاز به نیروی کار در کارگاه‌های صنعتی را نیز گسترش داد. از آن جایی که کار کردن در کارگاه‌های صنعتی مستلزم نیروی بدنی قابل توجهی نبود، صاحبان صنایع در آلمان، برای کسب سود بیشتر، به استفاده از نیروی کار زنان و کودکان، که دستمزد کمتری دریافت می‌کردند، روی آوردند. استفاده از نیروی کار ارزان زنان و کودکان به کاهش دستمزدها و بیکاری مردان کارگر منتهی شد. کار زنان و کودکان برای بقای بسیاری از خانواده‌ها اجتناب ناپذیر بود و بنابراین بهره‌جویی از کار کودکان وجود نداشت. بهره‌جویی از کار کودکان حد و مرزی نمی‌شناخت. صاحبان صنایع در برخی از نواحی صنعتی آلمان کودکان را به شانزده ساعت کار روزانه وادار می‌کردند. کودکان در اثر فشار کار، فقدان امکانات بهداشتی، و تغذیه نامناسب مدام بیمار می‌شدند و میزان مرگ و میر آنان افزایش پیدا می‌کرد.

فردریش انگلس در کتاب وضعیت طبقه کارگر در انگلستان که در سال ۱۸۴۵ منتشر شد، مطالعات و مشاهدات عینی خود را در سال‌های اقامتش در منچستر (۱۸۴۲ تا ۱۸۴۴) از معادن و کارخانه‌های صنعتی شهرهای مختلف انگلستان جمع‌آوری کرده است. او درباره کودکان کارگر می‌نویسد: «در معادن آهن و زغال سنگ کودکان چهار، پنج، و ۶ ساله هم کار می‌کنند. البته اکثریت کودکان بیش از هشت سال دارند. از آنان برای جمع‌آوری و حمل و نقل مواد تولیدی که از منافذ و شکستگی‌های دستگاه تولید خارج می‌شوند، استفاده می‌کنند. همچنین مسئولیت باز و بسته کردن دروازه‌هایی که بخش‌های مختلف معدن را از یکدیگر جدا می‌کنند، برعهده آنها می‌گذارند تا هنگام عبور کارگران معدن و حمل و نقل مواد تولیدی در راهروهای معدن دروازه‌ها را باز کنند. مراقبت از این دروازه‌ها معمولا به کوچک‌ترین کودکان می‌سپارند و وادارشان می‌کنند که دوازده ساعت در روز، تک و تنها، در گوشه ورودی تنگ و تاریک و نمناک به نگهبانی بنشینند. حمل و نقل زغال سنگ و آهن کار بسیار شاقی است. کودکان این مواد را در گاری‌های بدون چرخ تلمبار می‌کنند و روی زمین‌های سنگلاخ، پرگل و لای، سربالایی‌های تند، و از میان درهای تنگی که برای عبور آنها، ناگزیر به خزیدن روی دست‌ها و پاهایشان می‌شوند، بازحمت هُل می‌دهند... برای چنین کار دشواری، کودکان بزرگ‌تر و دختران ۱۸ تا ۲۱ ساله را به کار می‌گمارند. زمان کار متداول یازده تا دوازده ساعت و گاه طولانی‌تر است. زمان کار در اسکاتلند چهارده ساعت است. در بسیاری موارد کارگران را مجبور می‌کنند که دوبرابر زمان تعیین شده کار کنند، به گونه‌ای که تمامی کارگران ۲۴ ساعت و به کرات ۳۶ ساعت مداوم، در اعماق زمین کار می‌کنند. زمان ثابتی برای صرف غذا وجود ندارد. به گونه‌ای که کارگران، آن‌گاه که گرسنه‌اند و فرصت دارند، با شتاب غذایشان را می‌خورند. کودکان و جوانان کارگر که در بخش حمل و نقل زغال سنگ و آهن به کار گماشته شده‌اند، از خستگی عمیق و بی‌وقفه رنج می‌برند. این کارگران خردسال، به محضی که به خانه می‌رسند، خودشان را روی زمین سنگی مقابل اجاق پرت می‌کنند و بلافاصله، بدون غذا و با شکم گرسنه، به خواب می‌روند. والدین این کودکان آنها را می‌شویند و به رختخواب می‌برند. گاه در راه بازگشت به خانه از فرط خستگی بر زمین می‌افتند و از هوش می‌روند. شبانگاه والدینشان به جست‌وجوی آنان می‌روند و فرزند خفته‌شان را در کنار کوچه و خیابان پیدا می‌کنند. بیشتر این کودکان تمامی یک‌شنبه را در رختخواب می‌مانند تا شاید فرسودگی یک هفته کار را از تنشان بیرون کنند. فقط معدودی از این کودکان به مدرسه و کلیسا می‌روند. آموزگاران مدرسه همواره از خواب آلودگی و بی‌تفاوتی این شاگردان اظهار نارضایتی می‌کنند. دختران کارگر هم وضعیت بهتری ندارند و به خشن‌ترین شکل به کوچک‌ترین کودکان می‌سپارند و وادارشان می‌کنند که دوازده ساعت در روز، تک و تنها، در گوشه ورودی تنگ و تاریک و نمناک به نگهبانی بنشینند.

اولیور توییست و کوزت: نمایندگان کودکان کار در ادبیات اروپا

گسترش صنعتی شدن تولید بیکاری و فقر کارگران و زحمتکشان را در پی داشت. افزایش کار کودکان به رشد بی‌سوادی، افزایش اختلال‌های جسمی و روحی، و گسترش جرم و جنایت در میان آنان منجر شده بود. رمان اولیور توییست، به قلم چارلز دیکنز، از چنین شرایطی الهام گرفته و وضعیت مصیبت‌بار کودکان فقیر و کارگر را در مرکز توجه قرار می‌دهد. چارلز دیکنز در سیزده سالگی، پس از به زندان افتادن پدرش در اثر قرض و ورشکستگی، برای تأمین مخارج خانواده‌اش سال‌ها گزیر به کار کردن در یک کارخانه کفش‌سازی شد. دیکنز رنج‌های کودکی خود را در کاراکتر اولیور توییست ترسیم کرده است.

اولیور، کودکی یتیم است که از هنگام تولد در پرورشگاه بزرگ شده است. در ۹ سالگی او را به نوانخانه می‌فرستند تا خودش نانش را به دست آورد. مسئول نوانخانه، اولیور را برای کارگری به مردی تابوت‌سازی می‌فروشد. زندگی پررنج اولیور مدام دشوارتر و رنج‌آورتر می‌شود. هیچ گونه رحم و شفقتی نسبت به این کودک نحیف و دردمند روا نمی‌دارند. شب هنگام خانم ساوربری، همسر تابوت‌ساز، اولیور را به رختخوابی کوچک و فرسوده که در گوشه کارگاه تابوت‌سازی قرار دارد، هدایت می‌کند. هوای کارگاه خفه و مرطوب است و بوی جسدهای مردگان را می‌دهد. اولیور در تنهایی و تاریکی شب، سنگینی عجیبی بر قلبش احساس می‌کرد. آرزو می‌کرد که به جای این تختخواب دریکی از تابوت‌ها به خواب ابدی فرومی‌رفت و علف روی تابوتش می‌رویید. او وقتی که از همه سو زیر جرح و ستم قرار می‌گیرد، ناله کنان زمزمه می‌کند: «هیچ‌وقت کسی تشویقم نکرد. کسی دستم را نگرفت. تروخشکم نکرد، و هرگز نگفت دوستم دارد. امید برایم واژه‌ای غریبه بود، تا چه برسد به واژه‌های امید به آینده! کدام آینده؟ به یاد می‌آورم روزهایی را که خیلی بچه بودم اما مثل همه، مجبور بودم کار کنم. هروقت از کنار کلیسایی می‌گذشتم می‌ایستادم، انگشتانم را به هم قلاب می‌کردم و با چشمانی بسته به سینه می‌فشردمشان و تند‌تند، کولی‌وار، جمله‌های درست و غلطی را سر هم می‌کردم و رو به خدا می‌گفتم: خدایا نمیشه تو زودتر منو ببری پیش خودت؟»

ویکتور هوگو در رمان جاودانه خود، بینوایان (۱۸۶۲)، به تشریح بی‌عدالتی‌های اجتماعی و فقر و فلاکت در جامعه فرانسه که برای صنعتی شدن خیز برداشته است می‌پردازد. یکی از شخصیت‌های بسیار جذاب رمان بینوایان دختربچه‌ای به نام کوزت است. فانتین، مادر کوزت، زن جوانی است که در اثر فقر و بیکاری ناگزیر می‌شود دختر خردسالش را به خانواده‌ای مسافرخانه‌دار، ساکن حومه پاریس، بسپارد تا خود بتواند برای گذران زندگی به کارگری برود. خانواده حریص و سنگدل تنارديه که به بهانه مراقبت از کوزت مدام پول بیشتری از فانتین طلب می‌کنند، از کودک با بیرحمی بیگاری می‌کشند، مدام سرزنش و تحقیرش می‌کنند، و به هربهانه‌ای کتکش می‌زنند. خوشوقتی کوزت در لحظاتی است که همه کارهای مسافرخانه انجام شده است و خانم تنارديه وجود او را فراموش کرده است. او، در این لحظات کوتاه، به گوشه‌ای از اشپزخانه بزرگ می‌خزد، و در روشنایی اجاق، برای دخترچه‌های ارابش، جوراب پشمی می‌بافد. بهره کشی از کودک، همراه با خشونت، در صحنه علنی مسافرخانه انجام می‌گیرد، ولی حساسیت و همدردی مسافران را برنمی‌انگیزد. کار کودکان در متن جامعه قرن نوزدهم فرانسه، هنجاری رایج و پذیرفته است. کوزت بالا می‌رفت، پایین می‌آمد، می‌شُست، پاک می‌کرد، جنگ می‌زد، می‌روفت، می‌دوید، جان می‌کند، نفس‌نفس می‌زد، چیزهای سنگین را جابه‌جا می‌کرد، و با آن که بسیار ضعیف بود، کارهای بزرگ و دشوار انجام می‌داد. نسبت به او هیچ رحمی در کار نبود. خانمی بیدادگر و آقایی زهرآگین داشت. [...] کودک بیچاره در همه‌حال اطاعت می‌کرد و ساکت بود. [...] کوزت هرچند بیش از هشت سال نداشت، اما در این مدت کوتاه چندان رنج برده بود که پیوسته، با وضع محنت‌آلود پیرزنان، دستخوش رؤیا بود. پلک یک چشمش از ضربه مشتی که زن تنارديه به او زده بود، سیاه شده بود.

در اثر وضعیت فاجعه‌بار سلامتی کودکان صداهای مخالفی در انتقاد به ابرقدرتیِ ماشین‌ها و فشار بی‌رحمانه بر کودکان کارگر شکل می‌گرفت و به تدریج توجه مقامات دولتی را به خود جلب می‌کرد: ضعف بدنی، اختلال‌های رشدی، بیماری‌های دهان و دندان، ضعف بینایی و شنوایی، کم‌غذایی، بیماری سل، و دیگر بیماری‌های واگیردار در میان کودکان مدام گسترش می‌یافت. در یک گزارش ناحیه‌ای دولتی در دودسلدورف به تاریخ ۱۸ ژوئیه ۱۸۲۵ نوشته شده است: «صورت‌های رنگ پریده، چشمان قی کرده، شکم‌های متورم، گونه‌های بادکرده، لب‌ها و بینی ورم کرده، دمل‌های روی گردن، لکه‌های بدخیم روی پوست، و نشانه‌های تنگی نفس (آسم) این کودکان را از دیگر کودکانی که در کارخانه کار نمی‌کنند، متمایز می‌کند.»

البته عزیمت‌گاه مخالفت‌ها متفاوت بود و از سوی جناح‌های حکومتی انگیزه‌ای محافظه‌کارانه داشت؛ نگرانی عمده نابودی ذخیره انسانی برای ارتش و سربازگیری، و فقدان نیروی متخصص بزرگسال بود. از این رو، برای نخستین بار در سال ۱۸۳۹، قانونی برای حمایت از کودکان وضع شد. بر مبنای این قانون حداقل سن قانونی برای اشتغال کودکان، پایانِ ۹ سالگی و حداکثر ساعت کار آنان روزانه ۱۰ ساعت در نظر گرفته شد. کار در یک شنبه‌ها نیز ممنوع اعلام شد. البته اجرای این قانون که هیچ‌گونه ضمانت اجرایی نداشت، به درازا کشید.

سوسیال دموکرات‌ها ابتدا در ۱۸۶۹ خواهان ممنوعیت کار کودکان شدند. قانون کار، در ۱۸۸۵، کار کودکان زیر چهارده سال را به ۶ ساعت در روز محدود کرد و زمان رفتن به مدرسه را به سه ساعت در روز افزایش داد. در سال ۱۸۹۱ کار کودکان زیر سیزده سال در کارخانه‌ها کاملا ممنوع اعلام شد و زمان کار روزانه مجاز برای کودکان سیزده تا چهارده ساله به ۶ ساعت و برای نوجوانان چهارده تا شانزده ساله به ۱۰ ساعت تقلیل یافت. علاوه براین، شب کاری کودکان و نوجوانان نیز ممنوع شد. همچنین از ۱۹۰۳ کودکانی که برخلاف مصوبات قانونی توسط والدینشان به کار گماشته می‌شدند، مشمول حمایت قانونی شدند. در ۱۹۷۶ قانون کار کودکان به این ترتیب اصلاح شد که کار بیش از چهل ساعت در هفته را برای نوجوانان ممنوع می‌کرد، و سرانجام در سال ۱۹۸۹ توافق‌نامه‌ای در سازمان ملل متحد به تصویب رسید که بر مبنای آن می‌بایست تغذیه، مسکن، نیازهای دارویی و درمانی کودکان، همچنین حق آنان برای داشتن آموزش، بازی، و گذران اوقات فراغت تأمین شود. این قانون همچنین برحمایت از کودکان در برابر سوءاستفاده، عدم رسیدگی، و استثمار تأکید می‌کرد. در این سند به کار کودکان و جلوگیری از کارمزدوری آنان نیز اشاره شده است. در ۱۹۹۷ قانون دراتحادیه اروپا برای نظارت و رسیدگی به کار کودکان و نوجوانان به تصویب رسید. بر مبنای این قانون، هرگونه اشتغال کودکان زیر پانزده سال در بخش اقتصادی و تولیدی اکیدا ممنوع اعلام شد. در ۱۹۹۸، بر مبنای تکمله‌ای قانونی، کودکان پانزده ساله‌ای که مدرسه را به پایان نرسانده‌اند، منحصرا در تعطیلات مدارس مجازبه کارهای سبک و کوتاه هستند.

تداوم و گسترش کار مزدوری کودکان در مناسبات جهانی نئولیبرالیستی

اما ممنوعیت کار کودکان عملا مانع از کار کودکان نشده و همچنان در اقصی نقاط جهان این پدیده ادامه دارد و هنوز پرنسیپ مرکزی سرمایه‌گذاران فراملیتی کسب سود بیشتر است. آنها، زیرکانه، امور اجرایی تولیدات خود، از جمله میزان دستمزدها، ساعت کار، اِعمال تبعیض حقوقی نسبت به زنان کارگر، و بهره‌گیری از کار کودکان با دستمزدهای نازل را به سرمایه‌داران محلی واگذار می‌کنند.

اغلب سرمایه‌داران محلی، در شبکه سرمایه‌داری فراملیتی عمل می‌کنند و به گونه‌ای به سرمایه‌داری بزرگ وابسته‌اند. آنها برای خرید تکنولوژی مدرن، قطعات یدکی، کودهای شیمیایی، برای تعمیرات ماشین‌آلاتی که از آنها می‌خرند، و سرانجام استفاده از بازارهای بین‌المللی، به سرمایه‌داری بزرگ وابسته هستند. سرمایه‌داران کشورهای دموکراتیک نیز، که در کشور خودشان ناگزیر به رعایت قانون حداقل دستمزد و ممنوعیت استفاده از کار کودکان هستند، از موقعیت فلاکت‌بار کشورهای فقیر حداکثر استفاده را می‌کنند. برای مثال حداقل دستمزد در آلمان در سال ۲۰۱۵ به ۸/۵ یورو در ساعت افزایش یافت، در حالی که درآمد متوسط روزانه ۶۱ درصد جمعیت بورکینا فاسو کمتر از یک دلار بود. طبیعی است که در منطق سودجویانه سرمایه‌داری، بورکینا فاسو، در مقایسه با آلمان، مکانی رؤیایی برای سرمایه‌گذاری و افزایش سرمایه است. مهم‌ترین منبع درآمد مردم این کشور معادن طلا است. کودکان بورکینا فاسو، همراه با خانواده‌هایشان، در این معادن، برای دستمزدی کمتر از یک دلار در روز کار می‌کردند. محصول طلای این معادن مستقیما به کانادا صادر می‌شد!

ممنوعیت کار کودکان بایستی حقانیت خود را با ارائه بدیل‌های اجتماعی برای حمایت از اقشار ضعیف جامعه به اثبات برساند. در غیر این صورت فقط حکم موعظه‌خوانی اخلاقی را دارد و این برای بخش تهیدست جامعه، که به کار کودکان نیازمند است، نان و آب نمی‌شود. سازمان‌های خودگردانِ کودکان کار مطرح می‌کنند که مبارزه بی‌امان علیه فقر، بی‌عدالتی اجتماعی، و استثمار کودکان به مراتب مؤثرتر است تا شعار توخالی ممنوعیت کار کودکان. مطالبات سازمان‌های کودکان کار، مخالفت‌های بسیاری را علیه خود برانگیخته است؛ از جمله مخالفت سازمان بین‌المللی کار را که پیگیرانه شعار لغو کار کودکان را سر داده است. کار کودکان همچنان در بسیاری از نقاط جهان به ویژه کشورهایی که فقر و نابرابری‌های اجتماعی گسترده است، رواج دارد. هیچ کودکی که سرپناهی داشته باشد و نانی در سفره، و مادر و پدری که او را راهی مدرسه کنند، داوطلبانه به کار مزدوری روی نمی‌آورد. برای مثال، کودکان اقشار ضعیف در برخی کشورها که موظف به یادگیری در مدارس روزانه هستند و زندگی روزمره‌شان، با استانداردهای اجتماعی حداقلی، تأمین می‌شود، اصراری به کار مزدوری ندارند. این مقوله حاصل فقر و اضطرار است. بنابراین «طرح شعار ممنوعیت کار کودکان» امنیت و حمایتی شایسته برای کودکان جهان به ارمغان نمی‌آورد. قانونی کردن این شعار کودکانی را که برای زندگی خود و خانواده‌شان ناگزیر به کار کردن هستند، به ورطه کار سیاه می‌کشد، آنها را در معرض استثمار شدیدتر قرار می‌دهد و شانس‌های تدافعی آنها را در برابر خطرهای بی‌شمار اجتماعی کاهش می‌دهد. مانفرد لیبل، استاد علوم اجتماعی در برلین، بر این باور است که کار کودکان درجایی افزایش پیدا می‌کند که درآمد کودکان، برای بقای خانواده، صرف نظر کردنی نباشد. بنابراین بایستی برای پایان دادن به استثمار انسان‌ها، در هر رده سنی، تلاش کرد. برخی متخصصان علوم تربیتی این نظر را نمایندگی می‌کنند که کار مناسب و خلاق برای تربیت، یادگیری، و رشد کودکان بسیار مفید است؛ آن چه مردود است کار اجباری و بهره‌کشی از کودکان است. این گرایش با ممنوعیت بدون قید و شرط کار کودکان مخالف است. برخی متخصصان علوم اجتماعی نیز بر این باورند که تصویب قانون عمومی برای تشویق یا منع کودکان از کار، منطقی نیست. وضع چنین قوانینی در کشورهایی که آلترناتیو تأمین اجتماعی دولتی وجود ندارد، بیشتر زیان‌بار است تا سودمند. نگرشی که با کار کودکان مخالفت بی‌چون و چرا می‌کند، موقعیت زندگی کودکان، فقر مالی آنان، و ناگزیر شدن کودکان به کار برای کمک به خانواده را نادیده می‌گیرد، شرایطی که کودکان را به کار غیرقانونی و تن دادن به دستمزدهای کمتر، پذیرش شرایط غیرانسانی محیط کار، و ریسک‌های خطرناک‌تری برای تأمین معاش وامی‌دارد. همچنین کار غیرقانونی به محروم شدن کودکان کار از بسیاری حقوق و مزایا می‌انجامد، و هرگونه امکان مداخله دولتی در بهبود کار کودکان و حمایت از آنها را از زاویه حقوق کار مسدود می‌کند. فقدان نظارت دولتی و قانونی بر کار کودکان، همچنین مانع فعالیت سندیکایی و تلاش برای بهبود شرایط کار کودکان و تنظیم ساعات کار با ساعات یادگیری در مدارس می‌شود.

آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین نامه قانون تعیین تکلیف اراضی و ساختمان های فاقد سند

برابر آراء صادره هیات موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی وساختمان های فاقد سند رسمی مستقر در اداره ی ثبت اسناد و املاک شهرستان بافت تصرفات مالکانه وبلا معارض متقاضیان محرز گردیده است لذا مشخصات متقاضیان و املاک مورد تقاضا به شرح زیر به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ی ۱۵ روز آگهی میشود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضیان اعتراضی داشته باشند میتوانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره ثبت اسناد و املاک محل تسلیم و پس از اخذ رسید ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم و رسید آنرا به این اداره تحویل نمایند ./.

۱- برابرای شماره ۷۱۹ مورخ ۱۴۰۳/۲/۲۲ خانم مریم محمدرضایی فرزند براتعلی به شماره شناسنامه ۲ صادره از بافت نسبت به شدانگ باغ واقع در بافت اراضی قلعه کهنه به مساحت ۸۹۰،۲۰ مترمربع قسمتی از پلاک شماره ۷۶۱- اصلی بخش ۴۰ کرمان خریداری از مالک رسمی آقای براتعلی محمدرضایی محرز گردید.

۲- برابرای شماره ۷۱۸ مورخ ۱۴۰۳/۲/۲۲ آقای علیرضا محمدرضایی فرزند براتعلی به شماره شناسنامه ۱۲۳۹ صادره از بافت نسبت به شدانگ زمین مزروعی واقع در بافت اراضی قلعه کهنه به مساحت ۱۸۴۲ مترمربع قسمتی از پلاک شماره ۷۶۱- اصلی بخش ۴۰ کرمان خریداری از مالک رسمی آقای براتعلی محمدرضایی محرز گردید.

۳- برابرای شماره ۶۶۱ مورخ ۱۴۰۳/۲/۱۸ آقای محسن امیرزاده گوغری فرزند عنایت به شماره شناسنامه ۱۴۳ صادره از بافت نسبت به شدانگ زمین مشجر واقع در چشمه سبزگوغربه مساحت ۱۳۴۲،۰۵ مترمربع قسمتی از پلاک شماره ۸۶۲ فرعی از- اصلی بخش ۴۳ کرمان خریداری از مالک رسمی عبدالکریم شهسواری مع الواسطه محرز گردید.

۴- برابرای شماره ۷۲۲ مورخ ۱۴۰۳/۲/۲۲ خانم مرجان امیرزاده گوغری فرزند عنایت به شماره شناسنامه ۴۸۴۷ صادره از بافت نسبت به شدانگ یک قطعه زمین مشجر واقع در چشمه سبزگوغربه مساحت ۱۴۲۱،۴۵ مترمربع قسمتی از پلاک شماره ۶ فرعی از۲- اصلی بخش ۴۳ کرمان خریداری از میزان مجهول وبلاثبت محرز گردید

۵- برابرای شماره ۷۱۷ مورخ ۱۴۰۳/۲/۲۲ خانم مرجان امیرزاده گوغری فرزند عنایت به شماره شناسنامه ۴۸۴۷ صادره از بافت نسبت به دودانگ مشاع از شدانگ یک قطعه زمین مشجر واقع در چشمه سبزگوغربه مساحت شدانگ ۹۵۶،۶۹ مترمربع قسمتی از پلاک شماره ۸۶۲ فرعی از۱- اصلی بخش ۴۳ کرمان خریداری از مالک رسمی ادهم شهسواری مع الواسطه محرز گردید.

۶- برابرای شماره ۷۲۰ مورخ ۱۴۰۳/۲/۲۲ خانم معصومه امیرزاده گوغری فرزند عنایت به شماره شناسنامه ۱۴۲ صادره از بافت نسبت به دودانگ مشاع از شدانگ یک قطعه زمین مشجر واقع در چشمه سبزگوغربه مساحت شدانگ ۹۵۶،۶۹ مترمربع قسمتی از پلاک شماره ۸۶۲ فرعی از۱- اصلی بخش ۴۳ کرمان خریداری از مالک رسمی ادهم شهسواری مع الواسطه محرز گردید.

۷- - برابرای شماره ۷۲۱ مورخ ۱۴۰۳/۲/۲۲ خانم مرضیه امیرزاده گوغری فرزند عنایت به شماره شناسنامه ۱۷۰۳ صادره از بافت نسبت به دودانگ مشاع از شدانگ یک قطعه زمین مشجر واقع در چشمه سبزگوغربه مساحت شدانگ ۹۵۶،۶۹ مترمربع قسمتی از پلاک شماره ۸۶۲ فرعی از۱- اصلی بخش ۴۳ کرمان خریداری از مالک رسمی ادهم شهسواری مع الواسطه محرز گردید.

۸- برابرای شماره ۶۴۹ مورخ ۱۴۰۳/۲/۱۷ آقای محسن امیرزاده گوغری فرزند عنایت به شماره شناسنامه ۱۴۳ صادره از بافت نسبت به شدانگ زمین مزروعی واقع در چشمه سبزگوغربه مساحت ۳۶۵،۵۳ مترمربع قسمتی از پلاک شماره ۸۶۲ فرعی از۱- اصلی بخش ۴۳ کرمان خریداری از مالک رسمی علیرضا پیشیار مع الواسطه محرز گردید.

۹- برابرای شماره ۵۵۰ مورخ ۱۴۰۳/۲/۰۹ آقای محمد عباسی نژاد فرزند بهمن به شماره شناسنامه ۲ صادره از بافت نسبت به شدانگ یک قطعه زمین زراعی واقع در منطقه خبرجاروب به مساحت ۱۵۱۸،۶۷ مترمربع قسمتی از پلاک شماره افرعی از۲۰- اصلی بخش ۴۱ کرمان خریداری از مالک رسمی فتح اله عباسی نژاد مع الواسطه محرز گردید.

۱۰- برابرای شماره ۵۵۱ مورخ ۱۴۰۳/۰۲/۰۹ آقای محمد عباسی نژاد فرزند بهمن به شماره شناسنامه ۲ صادره از بافت نسبت به شدانگ یک قطعه باغ واقع در منطقه خبرجاروب به مساحت ۳۱۹۵،۹۸ مترمربع قسمتی از پلاک شماره افرعی از۲۰- اصلی بخش ۴۱ کرمان خریداری از مالک رسمی فتح اله عباسی نژاد مع الواسطه محرز گردید.

۱۱- برابرای شماره ۵۵۲ مورخ ۱۴۰۳/۰۲/۱۰ آقای محمد عباسی نژاد فرزند بهمن به شماره شناسنامه ۲ صادره از بافت نسبت به شدانگ یک قطعه باغ واقع در منطقه خبرجاروب به مساحت ۵۰۰ مترمربع قسمتی از پلاک شماره افرعی از۲۰- اصلی بخش ۴۱ کرمان خریداری از مالک رسمی فتح اله عباسی نژاد مع الواسطه محرز گردید.

۱۳ برابرای شماره ۵۸۲ مورخ ۱۴۰۳/۰۲/۱۱ آقای رمضان عباسی نژاد فرزند بهمن به شماره شناسنامه ۱۰ صادره از بافت نسبت به شدانگ یک قطعه زمین مشجر واقع در منطقه خبرجاروب به مساحت ۲۳۳۰،۵ مترمربع قسمتی از پلاک شماره افرعی از۲۰- اصلی بخش ۴۱ کرمان خریداری از مالک رسمی فتح اله عباسی نژاد مع الواسطه محرز گردید.

۱۴ - برابرای شماره ۵۴۱ مورخ ۱۴۰۳/۰۲/۰۸ آقای عیسی عباسی نژاد فرزند بهمن به شماره شناسنامه ۱ صادره از بافت نسبت به شدانگ یک قطعه زمین زراعی واقع در منطقه خبرجاروب به مساحت ۵۲۲۶،۲۷ مترمربع از پلاک شماره افرعی از۲۰- اصلی بخش ۴۱ کرمان خریداری از مالک رسمی فتح اله عباسی نژاد مع الواسطه محرز گردید.

۱۵ - برابرای شماره ۴۷۹ مورخ ۱۴۰۳/۰۲/۰۵ آقای مهدی نجفی نژاد فرزند امامعلی به شماره شناسنامه ۸۶۱ صادره از بافت نسبت به شدانگ یک قطعه زمین زراعی واقع در بافت اراضی جمرود به مساحت ۲۸۱۱،۹۷ مترمربع قسمتی از پلاک ۷۷۷ -اصلی بخش ۴۰ کرمان خریداری از میزان مجهول وبلاثبت محرز گردید

۱۶ - برابرای شماره ۶۱۲ مورخ ۱۴۰۲/۰۲/۱۳ خانم ندا حسن زاده فرزند مجید به شماره شناسنامه ۲۰۸ صادره از بافت نسبت به شدانگ یک قطعه باغچه واقع در بافت اراضی گریفان به مساحت ۸۴۰ مترمربع قسمتی از پلاک